[**استانبول تجددگاه روشنفکران ایرانی**](http://rdehqani.blogfa.com/post-16.aspx)

**رضا دهقانی**

 **چكيده**

استانبول كه از دير باز به پايتخت امپراتوري­ها معروف بوده است، در نيمه دوم قرن نوزدهم و اوايل قرن بيستم به عنوان كانون روشنفكري ملل اسلامي و قلب امپراتوري عثماني موقعيتي خاص در منطقه يافت. بسط قلمرو عثماني در ممالك آسياي غربي و شمال آفريقا سبب شد ارتباط زميني ايران با اروپا قطع شود و روشنفكران ايراني كه در پي اخذ مدنيت غربي و نوسازي مملكت خود بودند استانبول را به مثابة بود باش تجدد و مركز فعاليت­هاي فكري و سياسي خويش برگزيدند: پايتختي خلافت اسلامي، موقعيت جغرافيايي ويژه، حضور پر شمار بيگانگان و ديپلمات­هاي اروپايي، وجود اقليت­هاي متنفذ و نقش ساز ارمني و يوناني و ديگر عوامل، از امتيازاتي بود كه استانبول را به يكي از مهمترين منزلگاههاي تجدد در جهان اسلام مبدل كرد لذا حضور طبقات و اصناف مختلف ايراني در استانبول و كوشندگي آنها در راه تجدد و مشروطيت را می‌بايست در راستاي چنين موقعيت ممتازي ارزيابي كرد؛ اين پژوهش بر آن است نقش و جايگاه استانبول و فضاي فكري – فرهنگي آن را در تكوين و جهت­دهي حركتهاي اصلاحي روشنفكران ايراني بررسي و تبيين كند.

**كليد واژه: استانبول، روشنفكران ايراني، تجديد، مشروطيت**

**زمينه**

قرن نوزدهم قرني است كه سدهاي مشرق زمين در برابر سيل بنيان كن مدنيت اروپايي شكسته مي­شود و تمدن صنعتي غرب در سراسر جهان منتشر مي­گردد؛ در طي اين قرن مدنيت اروپايي به دو گونه راه خود را به سرزمين­هاي غير اروپايي مي­گشايد نخست به گونه مستقيم به كشورهايي كه در وضع استعماري بوده­اند و غالباً به گونه غير مستقيم به كشورهايي كه وضع غير استعماري وابسته داشته­اند. وضع استعماري عبارت است از وضع كشورهايي كه به تصرف نظامي در آمده­اند، سازمان اداري كشور اروپايي در آنها حاكم شده و گروهي از مردم اروپايي در آن­ها مستقر شده­اند، زبان اروپايي به عنوان زبان رسمي در آن­ها اجبارا رواج يافته و اقتصاد آن­ها وابستگي­ تام به اقتصاد كشور استعمارگر پيدا كرده است؛ در چنين وضعي تنها مدل موجود مدل اقتصادي و فرهنگي كشور غربي استعمارگر است و اين مدل به صورت مستقيم و از طريق اجراي سياست­هاي آموزشي، اداري، فرهنگي و مانند آن از متروپل به مستعمره انتقال مي­يابد.[2]

اما در «وضع غير استعماري وابسته»، دولت اروپايي سرزمين ديگر را به تصرف خود در نمي­آورد و فقط بر اساس قرادادهاي تحميلي و از طريق سياست نفوذ مسالمت آميز و به دست آوردن امتيازات موجب وابستگي اقتصادي و گاه سياسي آن كشور مي­شود اما در مقابل، كشور وابسته زبان ملّي يا رسمي خود را حفظ مي­كند، سرزمينش به تصرف بيگانگان در نمي­آيد و حكمران خارجي بر آن حكم نمي­راند. در اين وضع استراتژي استعمار به استراتژي تسلط بدل مي­شود و هر چند كه از لحاظ اقتصادي ميان اين دو وضع شباهت زياد وجود دارد اما از لحاظ اجتماعي و خصوصاً فرهگني تفاوت ميان آن­ها بسيار است.[3]

در صورت اخير، اگر كشور وابسته با يك كشور صنعتي و يا كشوري متأثر از تمدن غرب همسايه باشد، تمدن غرب به طور طبيعي و خود به خود نخست در ايالات مرزي كه مناطق اختلاط فرهنگي هستند رخنه مي­كند. گونة ديگر نفوذ تمدن غرب اين است كه به صورت سازمان يافته و به همت گروهي روشنفكر مهاجر و از طريق روزنامه و كتاب و ديگر وسايل ارتباطي از كشوري كه غربي يا نيمه غربي است به كشور ديگر انتقال يابد.[4] كشورهاي واسطه منازلي (relais) هستند در راه تجدد؛ كشورهاي غير مستعمرة وابسته در طول قرن نوزدهم آگاهانه به غرب روي آوردند و خواستار انديشه و علم و فنّ و شكل حكومتي آن شدند، اما اگر از لحاظ جغرافيايي دور از اروپا بودند ناگزير به كشورهاي همسايه­اي كه زودتر از آنها با تمدن غرب آشنايي پيدا كرده بودند توسل جستند و عملاً تمدن غرب به صورت غير مستقيم و گاه دست دوم به آنها رسيد. اين كشورها دستشان از كشورهاي مستعمره بازتر بوده است و چون تحت استعمار يك كشور غربي نبوده­اند توانسته­اند در ميان مدل­هاي فرهنگي اروپايي يك يا چند مدل را برگزينند و خود را محدود به فراگرفتن يك زبان اروپايي نكنند؛ محصلين خود را به كشورهاي مختلف اعزام كنند، قوانين خود را از ممالك مختلف اروپايي اقتباس نمايند و كالاهاي مورد احتياج خود را از هر كشوري كه مايل هستند وارد نمايند.[5]

نوسازي در ايران به همين سان آغاز شد ايران هرگز در وضع استعماري قرار نگرفت اما بر خورد با غرب و شكست­هاي نظامي از روسيه و انگليس و سپس نفوذ مسالمت­آميز اين كشورها موجب شد كه ايران در يك حالت وابستگي به سر برد و خود داوطلبانه به اخذ تمدن غرب توجه كند و چون به دليل دوري جغرافيايي، با اروپا تماس مستقيم نداشت و آن را به درستي نمي­شناخت؛ لذا روسيه و عثماني و هند وسيله انتقال اين تمدن شد. ايرانياني كه در قفقاز زندگي مي­كردند با ايران و خصوصاً ايالات مرزي آن- آذربايجان و گيلان- در رفت و آمد بودند و همچنين روابط ميان پارسيان و ديگر ايرانيان مقيم هند با ايالات مرزي و حاشية خليج فارس قابل توجه بود.

در نيمه دوم قرن نوزدهم مظاهري از تمدن غرب از اين دو راه به ايران رسيد و پس از آن گروهي از روشنفكران و زمامداران به فكر اخذ تمدن غرب افتادند و اصلاحات محمد علي، در مصر و تنظيمات عثماني نظرشان را جلب كرد، بدين­سان شهرهايي از كشورهاي همسايه و پيراموني به عنوان نخستين منازل يا بودباش­ها براي انتقال انديشه­ها نقش مهمي پيدا كردند از آن جمله، استانبول، تفليس، بادكوبه، قاهره، بمبئي و كلكته. در اين شهرها به دلايل سياسي و اقتصادي گروهي از روشنفكران و بازرگانان ايراني زندگي مي­كردند و در كنار روشنفكران ترك و عرب و تاتار در نهضت­هاي فرهنگي و سياسي عمده آن زمان به فعاليت پرداختند. از ميان شهرهاي مذكور، استانبول جايگاهي ويژه دارد و در اين نوشتار برآنيم تا جايگاه استانبول را به مثابه واسطة العقد و مدينة تجدد براي انديشه گران و متجددان آن زمان بررسي و تبيين كنيم.

استانبول به عنوان يكي از مهمترين منازل تجدد ايران در امتداد كاروان تجدد غرب، واسطة ارتباط ايران با دنياي غرب بود كه دو دوره مهم را در بر مي­گيرد؛ دورة نخست كه مي­توان آن را دورة تجدد آزاديخواهان ناميد شامل دهه­هاي پاياني قرن نوزدهم مي­گردد كه در آن ايرانيان مقيم استانبول با افكار تنظيمات آشنا شدند و كساني كه از استبداد قاجاريه بدان پناه برده بودند زمينه­هاي انقلاب مشروطيت ايران را فراهم آوردند، دورة دوم كه مي‌توان آن را دوره تجدد مشروطه طلبانه ناميد، سال­هاي نخستين قرن بيستم را در برمي‌گيرد كه در آن مهاجرين دوره استبداد صغير در اين شهر با تركان جوان هم­آواز گرديدند و استقرار واقعي مشروطيت و اخذ تمدن جديد را خواستار شدند.[6]

**دوره اول، تجدد آزاديخواهانه**: در اين دوره استانبول به خاطر وضع جغرافيائيش ميان آسيا و اروپا و به خاطر نزديكي­اش با غرب و به خاطر دوران درخشان امپراتوري عثماني، كانوني بود براي همه مسلماناني كه خواهان آشنايي با تمدن جديد بودند. وجود اقليت­هاي يوناني و ارمني و همچنين روابط ويژه­اي كه اين شهر با مارسي، اسكندريه و ديگر بنادر درياي مديترانه داشت ويژگي­هاي اروپايي آن را بيشتر مي­كرد. خارجيان در استانبول بسيار بودند و سياحان گوناگون به آن رفت و آمد مي­كردند؛ حتي ماجراهاي اصلي ادبيات خاصي كه در توصيف شرق در اين زمان در اروپا به وجود آمده بود در استانبول و قاهره رخ مي­داد از آن جمله آثار نويسندگاني چون شاتو بريان، پيرلوتي و لامارتين.[7]

براي ايرانيان نيز استانبول از لحاظ گوناگون محل مناسبي بود: نخست آنكه دار الاسلام بود و مركز خلافت و زندگي در آن از زندگي در سرزمين كفار راحت­تر و پسنديده­تر بود. مضاف بر آن اشتراكات تاريخي، فرهنگي و زباني را نيز نبايد از ياد برد؛ مهاجران در اين شهر هم با افكار غربي تماس داشتند و هم به ايران نزديك بودند و هم از آزار دولت قاجار در امان. گروههاي مختلف ايراني در استانبول كه تعداد آنها را شانزده هزار نفر نوشته­اند با استفاده از كمك مالي تجار، بيمارستان و مدارس ايراني و انجمن­ها و روزنامه­ها تأسيس كردند در ميان اين مهاجرين از تاجر و معلم تا نويسنده و شاعر ديده مي­شد.[8] به طور دقيق­تر اين مهاجرين از چند دسته تشكيل مي­شدند گروه اول طرفداران اتحاد اسلامِ سيد جمال الدين اسدآبادي بودند، ديگر آزاديخواهان مشروطه طلب كه سلطنت محدود و تنظيم امور ديوان و قانون اساسي مي­خواستند و به دنبال ملكم­خان گام بر مي­داشتند و نيز گروهي از طرفداران انديشه­هاي سكولارِ آخوندزاده بودند و با ميهن پرستان پر شور مانند ميرزا آقا خان كرماني و زين العابدين مراغه­اي كه به شكوه فرهنگ و تمدن باستاني ايران افتخار مي‌كردند.

اين روشنفكران با دنياي غرب تماس مستقيم داشتند و با مشاهده دگرگونيها و ترقيات دنياي مدرن بيش از پيش به پديده عقب ماندگي ايران و روش­هاي تغيير و اصلاح جامعه روي آوردند در چنين شرايطي بود كه نثر قرن نوزدهم را نيازمند واژگاني نمود كه در آن زمان در زبان فارسي وجود نداشت. روشنفكران ايران با كنار گذاشتن سنت­هاي كهنه و پوسيده در نويسندگي، نثر ساده و همه فهم را در ادبيات متداول نمودند. علي محمد كاشي جوان تحصيل كردة استانبول در مقالات پر حرارت مفيد خود در روزنامه­هاي ثريا و پرورش اصطلاحات و تعبيرات سياسي، نظامي و قضايي را از عثماني و اروپا وارد زبان فارسي نمود.[9]

تأثير ترجمه­هاي احمد وفيق از مولير و همچنين ترجمه رمان­هاي پونسون و عبرت نامه كروسينسكي كشيش لهستاني و چند اثر ديگر وي به وسيله عبدالرزاق دُنبلي از تركي به فارسي باعث شد در ايران به فن ترجمه روي آوردند.[10] جنبش فكري و هيجان و شوق شعراي اين دوره باعث سنت­شكني در اشعار و نزديكي زبان شعرا به زبان مردم كوچه و بازار و فهم منظور سياسي و اجتماعي گرديد.[11] شعرا كليه جرياني­هاي سياسي را در اشعار خود منعكس مي­كردند؛ نامق كمال انديشمند عثماني به واژه­هاي ديرين عربي نظير وطن، حریت، ملت و مشروطيت مفهوم نويني بخشيد. [12] اين ابتكار ادبي- سياسي وي نه تنها در عثماني بلكه در ميان مسلمانان مشرق زمين از جمله ايران مورد استقبال قرار گرفت، چنانكه وطن پرستاني كه در سال 1912. م به وسيله عوامل روسيه تزاري در تبريز اعدام شدند شعارشان ياشاسون وطن(زنده باد وطن) بود.[13]

عشقي شاعر انقلابي ايران در دارالفنون بابعالي عثماني داوطلبانه در رشتة فلسفه و علوم اجتماعي شركت كرد و اُپراي رستاخيز شهرياران و نوروزي نامه را به هنگام اقامت خود در استانبول سرود.[14]  سيد جمال الدين پرچمدار اتحاد عالم اسلامي براي مبارزه با استعمار بود كه با عزيمت به استانبول از طرف فواد پاشا و عالي پاشا از رجال مهم عثماني با احترام پذيرفته شد و به عضويت مجلس معارف ملي عثماني انتخاب شد و در نزد سلطان عبدالحميد تقرب تمام يافت، در محله «نشان تاش» استانبول با مقرري ماهي 75 ليره ساكن گرديد، آزاديخواهاني كه از ظلم استبداد قاجاريه به استانبول فرار كرده بودند نظير ميرزا آقاخان كرماني، شيخ احمد روحي، حاج ميرزا حسن خبير الملك به دور او جمع شدند و كانوني براي مخالفت با استبداد دوره ناصري در استانبول برپا نمودند. سيد جمال با سفرهاي خود به ممالك اسلامي و سخنراني­هاي مكرر خود در عثماني مخصوصاً در گشايش دارالفنون عثماني مخالفت شيخ الاسلام قدرتمند عثماني حسن فهمي افندي را برانگيخت.[15] كوشندگي سيد جمال در راه وصول به مجد و عظمت پيشين مسلمانان و نفي سلطه استعمار به اندازه­اي بود كه در جنبش مشروطيت ايران و عثماني افتخار ملاقات و انتساب به او بالاترين سند آزاديخواهي و استحقاق وكالت و رياست براي مردان ايران، عثماني و عرب بود. [16]چهره معروف ديگر ميرزا آقاخان كرماني مجاهد بزرگ راه آزادي است او در مدت ده سال اقامت خود در استانبول به همراه سيد جمال الدين و ميرزا ملكم خان به فعاليت­هاي ضد استبدادي قاجار پرداخت او پس از استرداد به ايران در سال 1324. ق به اتفاق شيخ احمد روحي، ميرزا حسن خان خبيرالملك به دستور محمد علي ميرزا وليعهد در تبريز اعدام شدند. [17]

آزاديخواه ديگر ميزرا فتحعلي خان آخوندزاده مورخ، نمايشنامه نويس، بنيانگذار نقد ادبي و مبتكر اصلاح خط و تغيير الفبا است، آخوندزاده با طرح حقوق و آزادي زنان، ضرورت نشر فرهنگ و دانش، برانداختن پندارهاي پوچ و بي­پايه تأثير عمده­اي در پيشرفت ملت­هاي خاور نزديك داشته است. [18] آخوندازده طرح الفباي خود را به فواد پاشا صدر اعظم و عالي پاشا وزير خارجه عثماني پيشنهاد كرد و در برابر مجمع علمي عثماني از آن دفاع كرد. بحث تغيير خط سال­هاي سال ادامه داشت به عنوان مثال در 1869 روزنامة حريت اركان عثمانيان جهان از وضع بيسوادي بچه­هاي مسلمان انتقاد كرد و ملكم­خان به اين مقاله جواب داد و گناه را از خط عربي دانست و نه از تعليم و ترتيب اسلامي و نامق كمال در همان روزنامه اظهار عقيده كرد كه دردهاي ملل اسلام از كمبود علم است و نه از شكل الفبا.[19]

ماجراي الفباي جديد نشان مي­دهد كه تا چه اندازه شهر استانبول مركز بحث و گفتگو درباره تجدد بوده است و روشنفكران ايراني و ترك تا آن حد به هم نزديك بوده­اند كه آخوندزاده، ايراني مقيم قفقاز در مجمع علمي استانبول از طرح خود دفاع مي­كند اين دوستي­ها ميان رجال ايراني و عثماني نيز وجود داشته و بهترين نمونه در اين زمينه ميرزا حسين خان مشيرالدوله است كه در دوران طولاني سفارتش در استانبول با مدحت پاشا، فواد پاشا و علي پاشا كه از پايه­گذاران تنظيمات بوده­اند، دوستي نزديك داشته است.

اين روشنفكران اينك پيام خود را از طريق ابزار جديدي به اسم روزنامه به مخاطبين خويش منتقل مي­كردند، روزنامه به عنوان قوي­ترين وسيله ارتباط جمعي در ايران و عثماني آن زمان گسترش فوق العاده­اي يافت و عمده روشنفكران يا خود روزنامه نگار بودند يا در جرايد ترقي خواه و انقلابي آن روزگار قلم مي­زدند. روزنامه نگاران اين دوره - قرن نوزده و اوايل قرن بيستم- آميزه­اي از آزادي خواهان تحصيل كرده خارج و ايرانيان معتقد به اصلاحات نظير غرب بودند كه سياست و اصلاحات مملكتي را با حرفه روزنامه­نگاري به هم آميختند و اغلب آنان اهل علم و ادب بودند.[20]در ربع آخر قرن نوزدهم روزنامه به عنوان وسيله ارتباط جمعي با تغييرات اجتماعي و تحولاتي كه در ايران به وجود مي­آمد همراه شد و براي اولين بار قدرت روزنامه­نگاري از دست مردان حكومت به مردان انقلابي و آزادي خواه منتقل شد. [21] در زمان ناصر الدين شاه بي­توجهي پادشاه به اصلاحات و ركود كشور باعث مهاجرت عده قابل توجهي از نويسندگان و آزادي خواهان به اروپا و قلمرو عثماني گرديد، اين امر باعث به وجود آمدن كانون روزنامه­نگاران تبعيدي ايران در اروپا و آسيا شد. اولين روزنامة آزادي خواهان مهاجر در سال 1876. م به نام اختر به مديريت محمد طاهر تبريزي در استانبول منتشر شد، اين روزنامه بيست سال دوام آورد و گردانندگان آن چنان كارشان بالا گرفت كه به جماعت اختري مذهب معروف شده بودند؛ هدف اين روزنامه اشاعه افكار جديد، حمايت از بازرگانان مقيم استانبول و استقرار مشروطيت بود. اختر نخستين نشريه­اي بود كه توجه ايرانيان را به مشروطيت جلب كرد و قانون اساسي عثماني را در سال 1878.م ترجمه نمود. اختر درباره قضيه تنباكو(91-1890) مقاله معروفي منتشر كرد كه موجب ممنوعيت انتشار اين روزنامه در ايران و عثماني شد چرا كه در عثماني نيز مسأله تنباكو مطرح بود، اين روزنامه در ايران، شهرهاي بين النهرين، عربستان و هند پخش مي­شد.[22]

**دوره دوم، تجدد مشروطه طلبانه:** پس از سخت­گيريهاي دولت عثماني نسبت به ايرانيان كه منجر به تعطيلي روزنامه اختر و اخراج ميرزا آقاخان و شيخ احمد روحي شد مدت ده سال فعاليت مهمي در استانبول انجام نگرفت، اما از 1908. م به بعد ديگر بار ايرانيان مقيم و مهاجرين در اين شهر دست به فعاليت زدند. استانبول براي بار دوم مركز فرهنگي و سياسي مهمي شد و بر سر راه كساني قرار گرفت كه ميان ايران و اروپا در رفت و آمد بودند: دهخدا، علامه قزويني، تقي­زاده، جمال­زاده.

همان گونه كه افكار تنظيمات روشنفكران ايراني نيمه دوم قرن نوزدهم را تحت تأثير قرار داده بود، در اولين دهه قرن بيستم نيز افكار تجدد طلبان ترك در ايرانيان مؤثر افتاد. تقي­زاده، محمد علي تربيت و دوستانشان قبل از ترك ايران«حوزه­اي از اشخاص بيدار و متجدد» در تبريز تشكيل داده بودند و جرايد تركان جوان را كه در پارريس منتشر مي­شد و خصوصاً روزنامه شوراي امت به مديريت احمد رضا بيگ را مي­خواندند. همين عده با تأسيس كتابفروشي تربيت در تبريز كتب فرنگي و عربي و تركي را وارد مي­كردند، اين گروه پس از فرار از استبداد صغير محمد علي شاه گذارشان به استانبول افتاد و با آثار نامق كمال و ديگر نويسندگان متجدد ترك آشنا شدند.[23] به طور كلي جامعه ايرانيان مهاجر در استانبول را در اوايل قرن بيستم گروههايي نظير بابي­ها، پيروان اتحاد اسلام، آزادي خواهان مشروطه خواه و ميهن پرستاني تشكيل مي­دادند كه خواهان جلوگيري از زوال وطن بودند.[24]

بويژه پس از برقراري استبداد صغير در ايران و فرار آزادي خواهان به كشورهاي مختلف اروپا به خصوص عثماني آنان افكار و انديشه­هاي مشترك خود را به وسيله كتاب و جرايد منتشر مي­كردند نظير همكاري محمد قزويني با شكيب ارسلان يا پذيرايي احمد رضا از رهبران جنبش تركان جوان در محفل ايرانيان مقيم استانبول، ارسال كمك به نهضت جنگل شامل يك جلد قرآن با ترجمه خطي، يك عدد ساعت طلايي به نام محمد پنجم، يك قبضه شمشير با غلاف طلايي به اضافه عده­اي مشاور يا نوشتن ذيل به وسيله تقي­زاده بر آثار يوسف آقچورا [25] يا ارسال نامه­اي از طرف انجمن زنان ايراني در استانبول به رياست زني به نام عاليه به ملكه ايتاليا به نام اِلِنا؛ در اين نامه از او خواسته است به نام زنان و بشريت از نفوذ خود به نفع خواهران ايراني استفاده كند تا قتل عام و خونريزي كه در ايران به دستور مستقيم شاه و توسط قواي نظامي- كه به نحو بي­رحمانه­اي دامنگير خواهران شده است- صورت مي­گيرد، پايان يابد. [26]

تجمع مهاجران ايراني در استانبول در اين دوره نسبت به دوره پيشين پرشمارتر و پر جنب و جوش­تر بود. يحيي دولت آبادي علت تجمع ايرانيان مهاجر را در استانبول چنين بيان مي­كند:«... هر كس از هر كجا مي­تواند خود را به آنجا برساند چه اشخاصي كه در اروپا متفرق شده­اند و چه غير آنها، اگر چه بعضي از شهرهاي اروپا براي اين كار بهتر به نظر مي­آيد و آزادي كامل دارند ولي چند مطلب در نظر من است كه استانبول را براي اين اجتماع بهتر از جاهاي ديگر مي­دانم اول رعايت مركزيت آن نسبت به هر جا و مركز اسلاميت آن. دوم اتحادي كه ميانة تركان جوان با مجاهدين ايراني حاصل شده و حصول اين اجتماع در استانبول آن اتحاد را تكميل نموده تأثيراتش را سريع مي­كند. سوم آن كه بواسطه مشروطه گشتن عثماني روي دل مسلمانان دنيا عموماً و ايرانيان خصوصاً به جانب اين مركز شده و مستبدين ايران نهايت نگراني را از اين نقطه دارند...»[27]

انجمن سعادت كه نام كامل آن انجمن سعادت ايرانيان مقيم استانبول بود، مهاجرين سياسي و گروهي از بازرگانان روشنفكر مقيم استانبول را به دور خود جمع كرد اين انجمن با كميتة اتحاد و ترقي استانبول كه از روشنفكران ترك تشكيل شده بود و نيز با كميته مليون ايراني در برلن كه اعضاء اصلي آن تقي­زاده، كاظم­زاده ايرانشهر، ميرزا فضلعلي تبريزي، محمد علي تربيت و جمال­زاده بودند، در رابطه بود. ميتينگ­هاي انجمن سعادت در بازارخان والده برگزار مي­شد؛ يحيي دولت آبادي پس از آنكه رياست انجمن را بر عهده گرفت چنين نوشت: «اداره انجمن را وسعت مي­دهيم، ارتباط آن را با مراكز ملّي كه در استانبول هست مخصوصاً با مركز جمعيت اتحاد و ترقي زياد مي­كنيم و به همت چند نفر از تجار ايراني جريده­اي موسوم به سروش تأسيس مي­شود... ميرزا علي اكبر دهخدا مدير و سر محرّر روزنامه قرار داده آنچه كه صلاح امروز ملت ايران است بواسطه آن جريده نشر داده مي­شود...»[28]

انجمن سعادت همچنين با شهرهاي شيعه­نشين عراق و روحانيون مقيم در آن شهرها ارتباط داشت و شرح اين ارتباطات در كتاب حيات يحيي به تفصيل آمده است. مطالعه رابطه ميان استانبول و كربلا و نجف جالب است چرا كه از همان آغاز كار اختلاف نظر ميان مشروطه طلبانِ خواهان جدايي دين از دولت و مشروطه طلبان ديني را منعكس مي‌كند. در همين زمان انجمن نسوان یا كميته زنان ايراني مقيم استانبول هم فعالانه مشغول كار بود و همان طور كه ذكر شد يكي از نمونه­هاي اين فعاليت تلگرافي است كه از طرف انجمن به ملكه­هاي دولت­هاي اروپايي مخابره شد و از آنها تقاضاي حمايت و كمك گرديد. [29]

روزنامه سروش در 1909.م به سر دبيري دهخدا هفته­اي يكبار در هشت صفحه بزرگ منتشر مي­شد و با آزاديخواهان ايراني مقيم كشورهاي ديگر به خصوص انگليس ارتباط داشت و مقالاتي كه در جرايد انگليسي راجع به ايران منتشر مي­شد ترجمه و در روزنامه درج می‌کرد.[30] روزنامه شمس به مديريت شمس قزويني به صورت هفتگي از 1908. م (1326.ق) تا 1909.م(1327.ق) (48 شماره) منتشر شد. مقالات منتشره در روزنامة شمس را مي­توان به سه دسته تقسيم كرد: نخست مقالاتي كه مربوط به انقلاب ايران و روابط ايران و عثماني است دوم مقالات درباره انديشه­هاي راجع به مسائل ايدئولوژيك و فلسفي مرتبط با مشروطيت، ليبراليسم دموكراسي و... بالاخره مقالات بسيار مهم درباره سرگذشت ايرانيان مقيم استانبول و فعاليت انجمن سعادت، روزنامه شمس به انقلاب تركان جوان نيز توجه داشت و مقالاتي درباره فعاليت آزاديخواهان ترك منتشر مي‌كرد.

روزنامه شيدا به وسيله دانشجويان ايراني مقيم استانبول منتشر مي­شد، حسن مقدم يكي از نخستين نمايش نامه­نويسان ايراني مجله پارس را منتشر مي­كرد.[31] اين روزنامه­ها كه در زمان­هاي محدود با شماره­هاي محدود در استانبول منتشر مي­شدند الگوي روزنامه­هاي ايران مي­گرديدند و تحولات آزاديخواهي و مشروطه طلبي عثماني مدلي براي مطالبات آزاديخواهان و روزنامه­نگاران ايراني گرديد، به عنوان مثال در روزنامه انجمن تبريز در آن زمان مطلبي به اين مضمون درج كرد كه صاحبان املاك و متنفذين با احاطه شاه به او گفتند اگر مشروطه با اسلام مخالفت ندارد چرا مملكت عثماني كه بزرگترين مملكت اسلامي است آن را قبول نمي­كند؟ [32] برقراري حكومت مشروطه در عثماني اين بهانه را از اشراف گرفت و روزنامه حبل المتين طي مقاله­اي نوشت «... ما چيزي خارج از قدرت حكومت نمي­خواهيم، قانوني كه براي حفظ حقوق بندگان خدا در ولايات عثماني اهدا شد شما نيز بر طبق اصول اسلام در اين ملك جاري سازيد.» [33]درج قانون اساسي مشروطيت عثماني در روزنامه اختر سي سال جلوتر از انقلاب مشروطيت ايران در آگاهي جامعه ايران بسيار نقش ساز بود. [34]

فراماسونري نيز در انتقال افكار ليبرال از عثماني به ايران بي­اهميت نبود و از اواسط قرن نوزدهم برخي از ديپلمات­ها و بازرگانان را به خود جلب كرده بود. ديپلمات­هاي ايراني در لژهاي فراماسونري عثماني عضويت داشتند خصوصاً در لژ ستاره بسفر كه در 1858.م تأسيس شده بود. [35]در آغاز قرن بيستم فعاليت لژهاي فراماسونري افزايش يافت و چند رجل سرشناس به آنها پيوستند كه معروفترين آنها ميرزا محسن خان سفير ايران در استانبول بود كه رياست لژ مسلمانان را بر عهده داشت وي به سيد جمال­الدين ارادت داشت و بر آن بود كه از طريق وي محبت سلطان را به خود جلب نمايد.[36]در نشست اين لژ از برادران ايراني خواسته شد، مشعل فراماسونري را در سرزمين زرتشت فروزان سازند.[37]نتايجي كه عضويت در اين گونه لژها در پي داشت اين بود كه در وهله نخست به ديپلمات­ها و رجال ايراني امكان داد كه با اصلاح طلبان عثماني آشنا شوند و از طريق افكار جديد ميان ايرانيان رواج يابد و در مرحله دوم، فراماسونري يكي از عوامل نزديكي روشنفكران ايران با تركان جوان شد. بازرگانان ايراني هم با افزايش نفوذ خود طبقه­اي از نوع بورژوازي پديد آوردند و افكارشان به وسيله روزنامه‌هاي منتشره در استانبول و قاهره به ايران رسيد، فراموش نكنيم كه مدير روزنامه شمس و همچنين مؤسس روزنامه اختر از بازرگانان بودند و نيز اين بارزگانان در انجمن سعادت اكثريت داشتند. آنچه كه بايد تأكيد شود نزديكي و همفكري و هم آوازي ميان روشنفكران و بازرگانان است كه البته ايرانيان استانبول به بازرگانان و روشنفكران محدود نمي­شد و عده­اي از اصناف و كارگران ايراني در اين شهر سكني داشتند. تعداد قابل توجه ايرانيان موجب شده بود كه تنها مسجد شيعه استانبول و نيز بيمارستان و گورستان از طرف ايرانيان احداث شود. [38]هم اكنون نيز اين مسجد و مدرسه دائر است و گورستان ايرانيان در كنار گورستان بزرگ Karanca Ahmet در قسمت آسيايي استانبول وجود دارد.

**نتيجه:**با عنايت به مطالب مذكور اهميت استانبول را به مثابه منزلگه و محل تلاقي روشنفكران ايراني با تجدد اروپايي و مدنیت جديد غرب به شرح زير مي­توان خلاصه كرد:

1. استانبول در خاك دارالاسلام قرار داشت، بنابراين روشنفكراني كه در آنجا مي­زيستند متهم به كفر نمي­شدند.

2. با اروپا خصوصاً از طريق مديترانه رابطه­اي نزديك داشت.

3. با آذربايجان، قفقاز، مصر و لبنان در رابطة مستمر بود.

4. از دير باز جماعتي از تجار ثروتمند و روشنفكر ايراني در آن اقامت داشتند كه مهاجرين را با آغوش باز مي­پذيرفتند و با آنان هم آواز مي­شدند و با حمايت­هاي مالي و معنوي خود در زمينه­هاي گوناگوني از جمله انتشار كتب و روزنامه، ايجاد ارتباط ميان مجامع ايراني در برلين، پاريس، لندن، تقليس و قاهره و نيز كربلا و نجف، تنویر افكار مسافريني كه از ايران به اروپا، مصر و عربستان در رفت و آمد بودند، به فعاليت مي­پرداختند. ايجاد دولت­هاي جديد ملّي در تركيه و ايران بعد از جنگ اول جهاني، بسته شدن راه روسيه، رفتن دانشجويان ايراني به اروپا، اهميت پيدا كردن راه دريايي جنوب از طريق كانال سوئز و عوامل ديگر موجب شد كه رابطه ايران با غرب به طور مستقيم برقرار شود و ديگر احتياجي به منزلگاههاي ميان راه نباشد. بدين سان اهميت استانبول روبه كاهش رفت و ايرانيان مقيم استانبول نيز يا به ايران بازگشتند و يا در جاهاي مختلف اروپا پخش شدند.

**منابع:**

1.      آجوداني ماشاءالله: مشروطه ايراني، چ اول، اختران، تهران، 1382.

2.      آرين­پور يحيي: از صبا تا نيما، انتشارات زوار، تهران، 1372، ج 1 ص 378.

3.      آرين­پور يحيي: از نيما تا روزگاران ما، انتشارات زوار، تهران، 1374، ج 3.

4.      آژند يعقوب: ادبيات نوين تركيه، اميركبير، تهران، 1364.

5.      امير احمديان بهرام: «نقش فضاي فرهنگي شهر استانبول در پذيرش اديبان و مشاهير مهاجر ايراني» در مجموعه مقالات «روابط ايرانيان و تركان با غرب از سده دهم تا بيستم ميلادي» چ اول، مركز مطالعات فرهنگي- بين المللي سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامي و بنياد تاريخ ترك، 1384.

6.      بايبوردي، حسين: تاريخ پناهندگان ايران از خارج به ايران و از ايران به خارج از صفويه تا اواخر قاجاريه، وحيد، تهران، 1349.

7.      براون ادوارد: تاريخ مطبوعات و ادبيات ايران در دوره مشروطيت، انتشارات معرفت، تهران، 1335.

8.      توكلي طرقي محمد: تجدد بومي و باز انديشي تاريخ، چ اول، نشر تاريخ ايران، تهران، 1382.

9.      حائري عبدالهادي: تاريخ جنبش­هاي اسلامي و تكاپوهاي فراماسونري در كشورهاي اسلامي، انتشارات دانشگاه فردوسي مشهد، مشهد، 1368.

10. حبل المتين، سال 3، ش 140، 5 رمضان 1325.

11. ذاكر حسين عبدالرحيم: مطبوعات سياسي ايران عصر مشروطيت، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، 1368.

12. رئيس­نيا رحيم: ايران و عثمانی در آستانه قرن بيستم، چ اول، انتشارات ستوده، تبريز، 1374.

13. رائين اسماعيل: انجمن­هاي سري در انقلاب مشروطيت، انتشارات جاويدان، تهران، 1335.

14. رائين اسماعيل: انجمن­هاي سري در انقلاب مشروطيت، انتشارات جاويدان، تهران، 2535.

15. رضواني محمد اسماعيل: سروش روم و سروش ري، مجله آينده ج 5، شماره­هاي 7 و 9 .

16. روزنامه انجمن تبريز، ش 23، سال دوم، 1337. ق 25 صفر.

17.  صدر هاشمي محمد: تاريخ جرايد و مجلات ايران، كمال، اصفهان، 1363.

18. عابدي طالب: تأثير استانبول بر حركت­هاي دولتمردان و آزاديخواهان ايراني، پايان­نامه كارشناسي ارشد، تهران، .1377

19. عبدالعلي قوام سيد: اصول سياست خارجي و سياست بين الملل، چ دوازدهم سمت، تهران 1385.

20. قاسمي­پور اقبال: مدارس جديد در دوره قاجاريه بانيان و پيشروان، نشر دانشگاه تهران، تهران، 1377.

21. كوهن آلوين استانفورد: تئوريهاي انقلاب ترجمه عليرضا طيب، چ پانزدهم، نشر قومس، تهران، 1385.

22. مجموعه خطابه­هاي نخستين كنگره تحقيقات ايراني به كوشش غلامرضا ستوده، انشتارات دانشگاه تهران، تهران.

23. محيط طباطبايي محمد: تاريخ تحليلي مطبوعات ايران، بعثت، تهران، 1361.

24. محيط طباطبايي محمد: نقش سيد جمال­الدين در بيداري مشرق زمين، انتشارات دارالتبليغ اسلامي، قم.

25. ملك الشعراي بهار: سبك شناسي، انتشارات پرستو، تهران، 1349.

26. ناطق هما: كارنامه فرهنگي فرنگي در ايران، انتشارات معاصر، تهران، 1380.

27. ويدا ناصحي: «زن، خانواده و تجدد» ايران نامه­ش 2 بهار 1993

28. يان ريبكا: تاريخ ادبيات ايران ترجمه كيخسرو كشاورزي، انتشارات گوتمبرك، تهران 1352.

29. Algar Hamid “participation by Iranian Diplomats in the Masonic Lodges of Istanbul Les Iranins d’Istanbul, Paris-Tehran 1993.

30. Behnam, Djamshid: Le’role de la’communaute de Itanbul dans la procossus de modernization de L’Iran les Iranian L’Istanbul Paris and Tehran 1993 .

31. Zarinbaf-shahr Fariba “The Iranian merchant community in the ottoman Empire the constitutional Revolation” Les Iranian   d’Istanbul Paris and Tehran 1993

[1] .استادیار گروه تاریخ دانشگاه تبریز

[2] - آلوين استانفورد كوهن: تئوريهاي انقلاب ترجمه عليرضا طيب، چ پانزدهم، نشر قومس، تهران، 1385، ص 101.

[3] - سيد عبدالعلي قوام: اصول سياست خارجي و سياست بين الملل، چ دوازدهم سمت، تهران 1385، ص 257.

[4] - محمد توكلي طرقي: تجدد بومي و باز انديشي تاريخ، چ اول، نشر تاريخ ايران، تهران، 1382 ص 42.

[5] - عبدالهادي حائري: تاريخ جنبش­هاي اسلامي و تكاپوهاي فراماسونري در كشورهاي اسلامي، انتشارات دانشگاه فردوسي مشهد، مشهد، 1368، ص 94.

[6] - بهرام امير احمديان:" نقش فضاي فرهنگي شهر استانبول در پذيرش اديبان و مشاهير مهاجر ايراني" در مجموعه مقالات «روابط ايرانيان و تركان با غرب از سده دهم تا بيستم ميلادي» چ اول، مركز مطالعات فرهنگي- بين المللي سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامي و بنياد تاريخ ترك، 1384، ص 48.

[7] - رحيم رئيس­نيا: ايران و عثمانی در آستانه قرن بيستم، چ اول، انتشارات ستوده، تبريز، ج 1 ص 90

[8] - طالب عابدي: تأثير استانبول بر حركت­هاي دولتمردان و آزاديخواهان ايراني، پايان­نامه كارشناسي ارشد، تهران، 1377، ص 124

[9] - ملك الشعراي بهار: سبك شناسي، انتشارات پرستو، تهران، 1349، ج 3 ص 402.

[10] - يان ريبكا: تاريخ ادبيات ايران ترجمه كيخسرو كشاورزي، انتشارات گوتمبرك، تهران 1352، ص 485.

[11] - مجموعه خطابه­هاي نخستين كنگره تحقيقات ايراني به كوشش غلامرضا ستوده، انشتارات دانشگاه تهران، تهران، ص 529

[12] - يعقوب آژند: ادبيات نوين تركيه، اميركبير، تهران، 1364، ص 56.

[13] - ادوارد براون: تاريخ مطبوعات و ادبيات ايران در دوره مشروطيت، انتشارات معرفت، تهران، 1335، صص 97-100.

[14] - همان صص 234-232.

[15] - يحيي آرين­پور: از صبا تا نيما، انتشارات زوار، تهران، 1372، ج 1 ص 378.

[16] - محمد محيط طباطبايي: نقش سيد جمال­الدين در بيداري مشرق زمين، انتشارات دارالتبليغ اسلامي، قم، صص 42-18

[17] - ملك الشعراي بهار: همان ص 374.

[18] - يحيي آرين­پور، همان ص 350.

[19] - ماشاءالله آجوداني: مشروطه ايراني، چ اول، اختران، تهران، 1382، ص 127.

[20] - اقبال قاسمي­پور: مدارس جديد در دوره قاجاريه بانيان و پيشروان، نشر دانشگاه تهران، تهران، 1377 ص 573.

[21] - هما ناطق: كارنامه فرهنگي فرنگي در ايران، انتشارات معاصر، تهران، 1380، ص 74.

[22] - محمد محيط طباطبايي: تاريخ تحليلي مطبوعات ايران، بعثت، تهران، 1361، ص 97، محمد صدر هاشمي: تاريخ جرايد و مجلات ايران، كمال، اصفهان، 1363، ص 218.

[23] - بايبوردي، حسين: تاريخ پناهندگان ايران از خارج به ايران و از ايران به خارج از صفويه تا اواخر قاجاريه، وحيد، تهران، 1349 ص 231

[24] - اسماعيل رائين: انجمن­هاي سري در انقلاب مشروطيت، انتشارات جاويدان، تهران، 1335، ص 49.

[25] - Behnam, Djamshid: Le’role de la’communaute de Itanbul dans la procossus de modernization de L’Iran les Iranian L’Istanbul Paris and Tehran 1993 p. 127.

[26] - Fariba Zarinbaf-shahr “The Iranian merchant community in the ottoman Empire the constitutional Revolation” Les Iranian d’Istanbul Paris and Tehran 1993 p. 187.

[27] - يحيي دولت­آبادي: همان ج 2 ص 18.

[28] - همان ص 28

[29] - ويدا ناصحي: «زن، خانواده و تجدد» ايران نامه­ش 2 بهار 1993، صص 268-260.

[30] - محمد اسماعيل رضواني: سروش روم و سروش ري، مجله آينده ج 5، شماره­هاي 7 و 9 صص 128-131.

[31] - عبدالرحيم ذاكر حسين: مطبوعات سياسي ايران عصر مشروطيت، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، 1368، ص 46.

[32] - روزنامه انجمن تبريز، ش 23، سال دوم، 1337. ق 25 صفر ص 3.

[33] - حبل المتين، سال 3، ش 140، 5 رمضان 1325، ص 4.

[34] - ادوارد بروان: همان، ج 2 ص 456.

[35] - Hamid Algar “participation by Iranian Diplomats in the Masonic Lodges of Istanbul Les Iranins d’Istanbul, Paris-Tehran 1993, pp 33-38.

[36] - يحيي آرين­پور: از نيما تا روزگاران ما، انتشارات زوار، تهران، 1374، ج 3 صص 434-433.

[37] - اسماعيل رائين: انجمن­هاي سري در انقلاب مشروطيت، انتشارات جاويدان، تهران، 2535، صص 52-49.

[38] - بهرام امير احمديان، همان ص 48.

موضوعات مرتبط: [تاریخ تركيه](http://rdehqani.blogfa.com/cat-2.aspx)